بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 24 اسفند 1390.

بحث سر این بود که بنابر وجه صحیح که وجه مرجّحیت مخالفت عامه این است که در خبر موافق احتمال تقیه می رود، مخالفت با چه گروهی از عامه ملاک هست. آیا مخالفت با همه عامه یا بعضی از عامه. ما عرض می کردیم که ظاهر خذ بما فیه خالف العامه، یعنی آن چیزی که عامه ای که در نزد شما هست و در نزد مخاطب هست و بنابر این تقیه ای که امام علیه السلام به طور متعارف انجام می دادند تقیه به ملاحظه نقل حدیث در اوسط علمی بوده است حالا چه تقیه بر شخص امام باشد چه برای مخاطبین باشد، تقیه در نقل حدیث بوده است نه تقیه در صدور حدیث از امام علیه السلام. که نقل حدیث برای مخاطبین منشأ

سؤال:

پاسخ: نه نه به خاطر مجلس اصلا نبوده است. یعنی اگر هم گاهی اوقات تقیه به دلیل وجود من یتّقی منه در مجلس بوده است اینها انقدر حجمش زیاد نبوده است که در مرجّحیت لحاظ نشود. یعنی حالا به هر حال حجمش انقدر کم بوده است یا خیلی از راویان متوجه می شدند به دلیل وجود من یتقی منه در مجلس نمی پرسیدند اگر هم سؤالی انجام می شد و امام علیه السلام مطلبی می فرمود توسط کسی دیگر متوجه می شدند تقیه است به هر حال اینجور مسائل بوده است که در مرجّحیت این نوع تقیه، تقیه به جهت حضور من یتّقی منه در مجلس تحدیث ولو در مجلس صدور روایت ملاحظه نشده باشد تقیه به خاطر محذوری که در نقل حدیث در اوساط علمی ایجاد می شده است. خب یک اشکالی این استظهار داشت آن این است که در مقبوله عمر بن حنظله امام علیه السلام ابتدا مطرح می کنند که آن چیزی که موافق عامه است اخذ کن و آن چیزی که مخالف عامه است ترک کن. راوی می گوید که اگر خبر موافق عامه باشد. موافق عامه و موافق کتاب حالا موافق کتابش مورد بحث ما نیست. می گویند موافقت عامه اینکه سائل در مقبوله عمر بن حنظله بعد از اینکه امام علیه السلام فرمودند مخالفت عامه مرجّح است اینگونه فرض کرده است که اگر هر دو موافق عاهم باشند چطور؟ امام علیه السلام می فرمایند که آن چیزی که حکّامهم امیل الیه و قضّاتهم را اخذ کنید. این معنایش این است که سائل از سؤال امام علیه السلام موافقت با بعض را فهمیده است. کأنه می توانیم اینگونه بگوییم که سائل گفته است گاهی اوقات به اعتبار مذهبی که امام علیه السلام در محیطشان دارج بوده است یک خبر موافق عامه است. به اعتبار آن مذهبی که در محیط سائلین مطرح بوده است یکی دیگر از اخبار موافقت هست. پس موافقت هر دو یکی به لحاظ موافقت با مذهب دارج در بلد امام علیه السلام هست و یکی دیگر به لحاظ مذهب دارج در بلد سائل بوده است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن سؤال سائل می خواهیم بگوییم. سائل همچین سؤالی مطرح کرده است یعنی از کلام امام علیه السلام موغافقت با عامه بلد خودش را نفهمیده است. اعم فهمیده است که موافقت با عامه بلد خودش یا عامه بلد امام. به خاطر همین سؤال کرده است که حالا کدام یک از اینها ملاک هست امام علیه السلام پاسخ داده است که آن که حکام و قضات و امثال اینها به آن اخذ امیل هستند. یعنی بحث سر پاسخ بعدی امام علیه السلام نیست. بحث سر این است که از این سؤآل مجدد سائل می فهمیم که سائل نسبت به قسمت قطعه قبلی که قطعه قبلی مورد بحث است چطوری فهمیده است.

سؤآل: جواب دوم امام قرینه بر خلافش است

پاسخ: چطور؟

سؤال: در هر بلدی بالأخره آن حکمی را....

پاسخ: نه معلوم نیست. ببینید فرض کنید که می گوید شریح قاضی بر طبق فلان نظریه نظر می داد. امیر مدینه به او گفت که نظر معاویه فلان است. بعد از این شریح قاضی نظر معاویه را ملاک قرار می دهد. معلوم نیست همه اینها مجاز بوده اند که بر طبق فتوای آن فقیهی که در آن شهر حاکمیت داشته باشد فتوا می دادند چه بسا فتوایی که از مرکز برای آنها صادر می شده است آن چیز تر داشته باشند. آن خیلی روشن نیست.

سؤال:

پاسخ: گوش به فرمان حکام بودند نوعا همان جور است. حالا اینها را بعد عرض می کنم

سؤال:

پاسخ: بله ولی احیانا یک دستوراتی صادر می کردند که به چه نحوی این حکم در چه جهتی چیز کنند اینگونه بوده است. جاهایی که برایشان فرقی نداشته است می گفته اند که هر کاری می کنید بکنید. ولی جایی که زمینه فرق وجود داشته است قاضی مستقل در طول تاریخ خیلی کم بوده است. کی بود می گفتند که از رضا شاه شکایت کرده بودند که بعضی از زمین ها را تصاحب کرده بود و قاضی هم بر علیه رضا شاه حکم کرده بود و خیلی هم برایش گران تمام شده بود. اینگونه قاضی های مستقل وجود داشتند ولی کم هستند.

سؤال:

پاسخ: اگر این باشد این قرینه نیست چون ممکن است بگوییم قضات تابع حکام هستند. ممکن است قضات عطف تفسیر حکام باشد. یک جور دیگر این است که قضات یعنی حاکمان و والیان شهر چون قاضی ها هم همیشه چیز حکام بوده است آن هم یک چیز تبعی بوده است. آن چیز اصلی حاکمان بوده است.

سؤال:

پاسخ: می شود برداشت کرد که چه رأی هایی وجود داشته است و اینها. ولی به هر حال لا اقل حاکمان گاهی اوقات واگذار می کردند به قاضی ها و رأی آنها گاهی اوقات با سکوت همان رأی بوده است که حاکمان می داده اند. اگر جایی مخالف آنها بوده اند این، بله بگذریم

سؤال:

پاسخ: نه نه معلوم نیست صرفا بحث اصل مقبوله عمر بن حنظله دین و میراث است. دین و میراث چیزهای اجتماعی است. فرض کنید دعوایی هست که طرف دعوای آن یکی از سرکرده ها و وابسته های درباری است و اینها باید یک جوری قضیه فیصله داده شود و فتوایی داده شود که او را محق کند. خب بگذریم.

یک اشکالی اینگونه مطرح بود که سائل کأنه اینگونه فهمیده است که مطابقت با صرف فقیه دارج در بلد سائل ملاک نیست. اعم از بلد سائ و بلد امام علیه السلام. همچنان که نظیر آن در مسئله دلالت هم مطرح است که گاهی اوقات ما روایت را حمل می کنیم بر اینکه اصطلاح مال اصطلاح بلد امام علیه السلام است. در روایت های کر، یکی از حمل هایی که هست حمل هست در بلد امام علیه السلام. یا بلد سکنی امام یا بلد جایی که الآن امام علیه السلام در آنجا وجود دارد مثلا در مکه حضور داشته باشد بلد روایت نه بلد امام علیه السلام. آن هم هست که ممکن است احیانا بر خلاف ظاهر بدوی هر چند آنجا هم به نظرم اصل اولی این است که سخنانی که مطرح می شود با لسان و اصطلاحات مخاطبین باشد ولی ممکن است احیانا با اصطلاحات غیر مخاطبین مثلا بحث رطل، نوع روایات رطل، رطل عراقی است. یعنی فقط سائلین است. البته به نظر من رطل عراقی فقط سائلین صرف هم نیست. چون حکومت که در بغداد بوده است رطل که تعبیر می کردند یعنی رطلی که حکومت آن را مطرح می کرده است. صرفا اعتبار مخالف اینکه احیانا رطل بغدادی تعبیر شده است رطل عراقی ها. بغدادی به اعتبار مرکز حکومت و امثال اینها. ولی احیانا در زمان هایی که یک همچین استقرار حکومتی نیست که زمان امام صادق و امام باقر آن اواخر یک مقدار تزلزل حکومتی ایجاد است احیانا می توانیم ما رطل یا رطل را در روایات حمل کنیم بر مثلا رطل مکی. در یک روایتی هست که گفته است کر 600 رتل است و در یک روایت گفته است 1200 رتل است. جمع کرده اند گفته اند که 600 به اعتبار رطل مکی است و 1200 به اعتبار رطل عراقی و بغدادی است. حالا صرف نظر از اینکه این بحث در جای خودش درست باشد یا نباشد ما ممکن است همچین اشکالی را مطرح کنیم که معلوم نیست که صرفا تقیه به ملاحظه بلد سائلین باشد. ولی به نظر می رسد که این اشکال پاسخ های دیگری هم دارد و این پاسخ ها سبب می شود که ما نتوانیم ظهور اولیه این روایات را رفع ید کنیم. اولا ممکن است که بلد، بلد سائلین باشد ولی بلد سائلین مختلف باشد. یکی از بصره است یکی از کوفه است. یکی مطابق نظر فقیه بصره است و راوی بصری است و یکی مطابق فقیه کوفه است راوی کوفی است. البته این فرد فرد نادری است ولی مانعی ندارد که عمر بن حنظله سؤال از این فرد نادر کرده باشد. الزام ندارد که حتما ما بلد امام علیه السلام را پایش را وسط بکشیم. بلد سائل ولی به اعتبار اختلاف سائلین در وقتش یک. دوم اینکه اینکه مراد از خالف العامه، مخالفت با فتوای علمای عامه باشد این معلوم نیست که حتما فتوا باشد. یکی از جهاتی که در خود روایت تصریح شده است مخالفت در اخبار عامه است. روایات عامه است. ممکن است یک روایت مطابق با اخبار عامه باشد یک روایت مطابق با فتاوای مثلا سائل باشد. هر دو روایت مطابق دو دسته روایاتی باشد که در عامه مطرح هستند و جواز عمل به آنها را قائل هستند. این هم دو نکته. نکته سوم اینکه مطابقت با عامه گاهی اوقات مطابقت با اصول و قواعد عامه است. مرحوم شیخ این را مطرح می کند که مطابقت عامه چهار گونه می تواند باشد. مطابقت با فتوای عامه، با اخبار عامه، مطابق با عمل خارجی عامه، یعنی ما هم الیه حکامهم و قضاتهم الیه امیل، و مطابقفت با اصول و قواعد عامه. یعنی قیاس و استحسان و رأی و اینها اقتضای این فتوا را بکند. خب دو جور قیاس می شود کرد. چون اینها خیلی بی در و دروازه است هر کدام را باید با یک یجفت و جور کنیم. یکی از آنها مطابق با اصولشان است و یکی مطابق با اخبارشان است. لازم نیست حتما شما بحث امام بلد امام علیه السلام را پایش را وسط بکشید. فهیچ روشن نیست که این مطابقت با عامه ای که مطابقت هر دو خبر با عامه ملاحظه شده است یک خبر به ملاحظه مطابقت با فقیه بلد امام علیه السلام باشد. این احتمالات عدیده زیادی وجود دارد. این احتمالات عدیده باعث می شود که ما از آن ظهور بدوی که ادعا می کردیم که مطابقت با بلد سائل هست نشود رفع ید کرد. همه این احتمالات با آن بلد سائل هم سازگار است. بنابر این به نظر می رسد که من البته خیلی به نظرم مسلّم نیست اینکه حتما بلد سائل باشد ولی به نظرم ظاهر اینگونه روایات این است یعنی تصور من این است که اگر کسی در اصل این ظهور خدشه کند بگوید که همچین ظهوری ندارد خب هیچی. ولی اگر کسی اصل ظهور را بپذیرد، این اشکال اشکال نیست. این اشکال که چرا سائل مخالفت هر دو خبر را با عامه در نظر گرفته است. این است که قدر مسلّم آن که هست مطابقت با فقیه بلد سائلین جزو مرجّحات هست. حالا باید دید که آن بلد سائلین، سائلین از چه بلد هستند. این خودش خیلی مهم است. البته یک نکته ای را عرض کنم. اینکه سائل چه زمان روایت را ادا می کند، این خیلی مطرح نیست. به دلیل اینکه خب سائل که می رفته است روایت ها را ادا می کرده است یک زمان مشخصی که نبوده است. ممکن است الآن ادا کند ممکن است ده سال بعد ادا کند اینکه این فرد را در خود بلد سائلین تغییر پیدا کرده باشد از زمان اصل تحمل روایت یعنی در این بیست سی سال در آن شهر تغییر کرده باشد یک فرد نادری است. اینها ناظر به صور متعارفی است که دیگر آن فتوایی که در یک شهر است تغییر نمی کند. اصلا نمی داند که خارجا مثال دارد یا نه که فتوایی که در یک شهر مطرح بوده است مثلا فرض کنید بین زمان امکان ادا ببینید سائل الآن سؤال کرده است ممکن است همین امثال ادا کند. ما گفتیم بالملاحظه زمان ادا است. ولی زمان ادا که زمان مشخصی نیست. ممکن است الآن ادا کند ممکن است سی سال بعد ادا کند. اگر بین الآن که ادا می کند با زمان سی سال بعد که ادا می کند فقهای آن مختلف باشد حکم چیست. من تصور می کنم اصلا یک وجود خارجی در واقع نداشته باشد این مثال ما.

سؤال:

پاسخ: ادا است ادای صریح نزدیک ادا شود دیر ادا شود.

سؤال:

پاسخ: نه، در مورد خصوص شافعی و اینها روایت هایی که به اعتبار شافعی، شافعی مثلا یک چیزی نیست که انقدر مطرح باشد. چیزی که مطرح است فقهای کوفه و مدینه هستند و این جور جاها. این تغییراتی که من همچین چیزی نمی دانم.

سؤال:

پاسخ: نه علم غیب. ادا متعارفش هم مختلف است. روایتی که انسان ادا می کند یک موقعی الآن ادا می کند یعنی فتوایی که همین الآن دارج است را در نظر می گیرند.

سؤال:

پاسخ: این درست است ظاهرش این است که فتوایی که همین الآن مطرح است اما اینکه سی سال بعد چه فتوایی در شهر مطرح می شود درست است. باید بگوییم مخالفت با عامه ای که در زمان صدور روایت در بلد سائل مطرح بوده اند. ادا هم معمولا همان بوده است. تحویل می گرفتند می رفتند و می گفتند.

سؤال:

پاسخ: حوزه عمل هم هست ولی اینها گاهی اوقات مفتی بودند فتوا ها را الآن گرفته بودند ممکن بود سی سال بعد از آنها سؤال کنند. ولی اینگونه نیست اینها سؤالاتی بوده است که در همان جامعه کنونی شان مطرح بوده است از یک طرف. از یک طرف مطلبی که می گویید درست است. ظاهر این چیزها این است که امام علیه السلام به علم عادی رفتار می کند و علم عادی همان فتوایی است که الآن دارج است.

بحث من این است که مثلا یکی از اینها مطابق فتوای فقیه فعلی باشد. دومی مطابق فتوای فقیه سی سال بعد باشد. پس بنابراین حالا نتیجه نهایی این می شود که فتوای همان زمان صدور روایت ولی فتوای بلد سائل. فتوای دارج در زمان صدور روایت در بلد سائل نه در خصوص بلد امام علیه السلام. این به نظر می رسد که مجموعا آن که می شود، خب حالا آن بلد سائلین ببینیم چه فتوایی در آنها مطرح است.

مرحوم شیخ انصاری یک مطلبی را مطرح کرده است که مطلب قابل توجهی است از بعضی از مورّخین عامه نقل می کند که در شهر های مختلف چه فتواهایی مطرح بوده است. می گوید که عامه اهل کوفه حالا من مطلبی که اینها دارند اصل عبارت مال خطط مقریزیه است در حاشیه بعی عبارت ها را اینجا در متن فرائد مرحوم شیخ به صورت مجهول از رجلان آخر و امثال اینها من حالا مجموعه را با توجه به اینکه از حاشیه از خطط مقریزیه و فرائد مدنیه نقل می کند، این را عرض می کنم. عامه اهل کوفه عملشان بر فتوای ابی حنیفه، سفیان ثوری و ابن ابی لیلا بوده است. ابن ابی لیلا در بعضی از روایات هست اما ابن ابی لیلا فلا استطیع ردّه. یک حکمی صادر کرده بوده است امام علیه السلام می گوید که من نمی توانم حکم ابن ابی لیلا را رد کنم. به هر حال خیلی مطرح بوده است و قضات چیز بوده است که حاکمان پشتش را داشته اند. البته ابی حنیفه بعد از مرگش فتوایش فتای حکومتی تری هم می شود. البته فتوایی که شاگردانش خیلی وقت ها بر اساس ... ابو حنیفه استخراج کرده بودند. نکته را داشته باشید فتوای ابی حنیفه غیر از فتوای حنفیه است. فتوای ابی حنیفه احیانا ممکن است فرق داشته باشد با فتوای حنفیه. در کتاب الفقه المذاهب الاربعه فتوای حنفیه را مثلا می نویسد. گاهی اوقات اصلا ممکن است در آن مسئله ابو حنیفه هیچ فتوا نداشته باشد شاگرد هایش فتوا استخراج کرده باشند ولی فتواهایی هست که روی مبانی اش یعنی اگر کسی قیاس را قبول داشته باشد اگر ابو حنیفه زنده بود و همچین موضوعی مطرح می شد اینگونه فتوا می داد.

سؤال:

پاسخ: فتوای اینها شاید خیلی باهم تفاوت نداشته است. به هر حال به نظرم بیش از همه حالا اینها را یک کار تتبعی می خواهد مواردی که عملا شبیه همین که گفتم ابن ابی لیلا فلا استطیع ردّه، در روایات ما تتبع کند که امام علیه السلام عملا جایی که روشن است که از کدام یک از اینها تقیه کرده است یک کار جدی می خواهد من یک ذره گشتم دیدم راحت نیست پیدا کردن این مطلب. در مورد ابو حنیفه می خواستم ببینم که

سؤال:

پاسخ: نه نه اینکه ائمه علیهم السلام یک جایی تصریح شده است که اینجا فتوا، فتوای ابو حنیفه است و به خاطر فتوای ابو حنیفه امام علیه السلام تقیه کرده است. از روایات یک کمی که گشتم تتبعم خیلی ناقص بود

سؤال:

پاسخ: بله می خواهم ببینم خارجا. این خارجیت قضیه را. خصوص ابن ابی لیلا را یک روایت بود که فلا استطیع رده. شبیه این تعبیراتی که صریح است یا استظهاری که از جهات مختلف یک کار چیزی است که اگر آدم بتواند پیدا کند خیلی خوب است. می گوید

و اهل مکه علی فتاوی ابن جریح

اینجا نوشته است. ابن جریج هست. ابن جریج عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج هست که یک فتوای خیلی مهمی هم در باب متعه داشته است. کان یری المتعه علما و عملا. می گوید بعضی ها می گویند شصت تا بعضی ها می گویند هفتاد تا این می گوید کان اوصی بنیه بسبعین امرأه. می گوید اینها دیگر با آنها ازدواج نکنید. لیست داده بوده است! یک روایتی است از امام صادق یک کسی می گوید که کسی بوده است که فقیه مکه بوده است یعنی اهل مکه نسبت به آن مراجعه می کردند در این رده بوده است. امام صادق می گوید که یک کسی اومد از متعه از امام سؤال کرد گفت برو پیش ابن جریج. فان عنده علمٌ. امام صادق نگفت علما و عملا! عملش را خیلی نمی خواهد پیروی کنید علمش را فعلا بگیر. می گوید رفتم آنجا روایت مفصلی که در حلّیّت متعه بود و امثال اینها بر من نقل کرد و امثال اینها. بحث متعه این جور نیست که فقهای عامه در روایاتشان هم نیامده باشد. آن سایه تحریمی که وجود داشته است از طرف خلفا آن بوده است و الا خودشان هم تحلیلش را نقل هم می کنند. غیر از ابن جریج ندیدم که فقیه مطرحی تجویز کرده باشد بحث حرمت متعه خیلی پر رنگ است در فقه عامه. می گوید

و أهل المدينة على فتاوى مالك و ابن المادشون

این مالک کسی بوده است که موتّع را به درخواست منصور نوشته است. حاکمان ابتدا نسبت به مالک خیلی توجه داشتند. در زمان امام صادق توجه عمومی حکومت به مالک بوده است ولی زمان هارون و اینها قضیه عوض می شود. یعنی وقتی بغداد و آن جاها مرکز حکومت می شود به تدریج توجه می رود به کوفه و شاگردان ابو حنیفه و آن منطقه نفوذ ابو حیفه و شاگردانش مراکز حکومت بوده است عوض می شود. می گوید

و اهل البصره علی فتاوی عثمان البتّی و سوار بن عبد الله و اهل الشام علی فتاوی الاوزاعی و الولید و اهل مصر علی فتاوی اللیث بن سعد و اهل خراسان علی فتاوی عبد الله بن المبارک الزهری

زهری اش در چیز نیامده است عبد الله بن مبارک. می گوید

و كان فيهم أهل الفتاوى من غير هؤلاء كسعيد بن المسيب و عكرمة و ربيعة الرأي‏

ربیعه الرأی از کسانی بوده است که قبل از ابو حنیفه رأی را بیش از همه او دنبال می کرده است. ابو حنیفه در واقع یک مقداری تابع، به علت اینکه در افتائات خودش و رأی و قیاس و اینها خیلی اعتماد می کرده است ربیعه الرأی به او می گفتند. اینها فقهای خیلی معروفشان نیستند

و محمد بن شهاب الزهري إلى إن استقر رأيهم بحصر المذاهب في الأربعة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة)

خب با توجه به اینکه عمده راویان ما از کوفه هستند، در واقع عمدتا تقیه از فتاوای این سه بزرگوار هست. ابو حنیفه، سفیان ثوری و ابن ابی لیلا.

سؤال:

پاسخ: بزرگوارانی که در آن روایت ابی ولاد حناط، امام علیه السلام از فتوای ابو حنیفه انقدر ناراحت می شوند می گوید لمثل هذه الفتوا تحت السماء قطرها و تمنع الارض برکاتها امثال اینها دیگر فتواهایی می دادند در آن روایت هست می گوید لعن الله ابو حنیفه کان یقول قال علیّ و أنا أقول. هیچ مقیّد نبوده است که فتوای بر خلاف حضرت علی بدهد. یا مثلا یک چیزی از عامه نقل کرده اند معروف است که می گوید ابو حنیفه می گوید که لو کان رسول الله حیا لأخذ بکثیر من رأی. و روایت های زیادی را به خاطر مخالفت با رأی و قیاس و امثال اینها رد کرده است. تیپ چیزی اش این مدلی بوده است. البته از آن طرف هم امثال مالک و اینها دیگر ... بودند در اخذ روایات. البته همه اینها هم مالک هم ابو حنیفه هر دو قیاس گرا بودند. قیاس و رأی را قبول داشتند فقط تفاوتشان این بوده است که ابو حنیفه در پذیرش اخبار معتبر سخت گیر بوده است و روایات معتبر در نزد او کم بوده است. مالک در پذیرش روایات معتبر سهل گیر بوده است و روایت معتبر زیاد بوده است بنا بر این به آن معنا نیاز به رأی در چیزش نبوده است. آنهایی که اصلا به رأی و اینها عمل نمی کردند ظاهریه هستند که ظاهریه عمدتا مال بعد هستند.

سؤال:

پاسخ: احمد بن حمبل ظاهریه نیست او اهل حدیث است. ظاهری غیر از اهل حدیث است. اهل حدیث منکر قیاس نیستند. آنها به حدیث اهتمام قائل هستند در نتیجه زمینه عمل به قیاس کمتر میشود. می گویند جایی که روایت هم وجود نداشته باشد قیاس نباید کرد. باید به عمومات و اصول امثال اینها باید مراجعه کرد. این محصّل بحث ما.

سؤال:

پاسخ: نه خود شافعیه از عاملین به قیاس هستند. خود تفاوت های شافعی در جدید و قدیم خیلی هایش به خاطر تفاوت در نحوه قیاس آن است. شافعی هم این جدید و قدیمش خیلی بی در و درازه است. یعنی با وجود اینکه شافعی خب آدم قوی و دانشمند چیزی هست امثال اینها ولی اینها چون اساس و پایه های فقاهتشان بر پایه های لرزانی هست بر آن پایه های لرزان یکی قوی تر استنباط می کند و یکی ضعیف تر. ولی اصل وقتی خراب است به قول یکی می گفت که اینها جاده اصلی را منحرف رفته اند در جاده اصلی یکی ماشینش درست تر است یکی بدتر ولی اصل هر دو در یک جاده انحرافی دارند سیر می کنند. مشکلات اینها این است اگر نگاه کنید خیلی پرت و پلا است. به خصوص جاهایی که بحث های قیاس و استحسانات می شود چیزهای عجیب و غریبی یک چیزهای عجیب و غریبی مثلا فرض کنید اینها می گویند که خروج خون از بدن وضو را باطل می کند. می گویند چرا؟ می گویند چون اینها خروج النجس است از باب خروج النجس بنابر این کل نجس خرج من البدن

سؤآل:

پاسخ: یکی از نقض هایی که داود خیلی وقت ها می کند این مفارقاتی که این قیاس های اینها دارد. یعنی هم .... هم قیاس های متقابل. این قیاس می کند آن این جوری قیاس می کند خیلی بی در و دروازه است یعنی و متأسفانه مرحوم علامه حلی که یک مقداری فتوای عامه را آورده است گاهی اوقات تأثیر گرفته از بعضی از تفکرات قیاسی ایشان. شیوه استدلالاتی که هست و من به امثال ملا امین اسطرآبادی در اینکه به مرحوم علامه اعتراض کند در اصل اعتراض او را محق می دانم در خیلی از اعتراضاتش که چرا شما انقدر به فتاوای عامه توجه می کنید و امثال اینها و استدلالات شما استدلال قیاسی است. به لحن آن کاری ندارم لحن یک مقداری تند است و بی ادبانه است ولی اصل اعتراض به مرحوم علّامه که در کلمات مرحوم محقق اردبیلی آغاز می شود شاگرد هایش مثل صاحب معالم و صاحب مدارک هم خیلی پر رنگ هست این اعتراضات، خب بسیاری از استدلالات، استدلالات رنگ باخته از فقهای عامه است خیلی روشن است استدلالاتی که فقط با قیاس می شود اینها را یک شکل و شمایل خاص به آنها داد. اینها ولی خب به هر حال بعضی هایش واقعا عجیب و غریب است. و اینکه در منطق مظفّر شما بحث قیاسش می خوانید بحث می کنید که آیا با صبر و تقسیم می شود علّت در آورد یا نمی شود. اصلا قیاس هایی که در میان عامه مطرح است اینگونه دقت ها را ندارد. این دقت هایی هست که فقهای ما برای اینکه قیاس به یک شکل چیز بدهند یا بعضی از اصولیین عامه که خواسته اند یک شکل و شمایل اصولیانه و عقلی و پایه های استواری برای قیاس تدوین کنند اینها را داده اند. ولی قیاس هایی که وجود دارد خیلی بی در و دروازه تر از این است و واقعا تلاعم به دین است. کسی ببیند که چه کار کرده اند در این چیز، ببیند که چقدر انحراف از مسیر اهل بیت خسارت زده است به دین و دیانت و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: ابن ابی لیلا حالا اینها را دقیق باید یک مقداری چیز کرد که دقیقا زمان امام باقر کدام بوده است. اینها بیشتر زمان امام صادق و شاید اواخر امام باقر هم هست ولی یک مقداری تاریخ زمان امام باقر و سایر فقها و اینها یک مقداری دقیق تر. حالا من یک چیزی نگاه می کنم اگر انشاء الله زنده بودیم بعد از تعطیلات فقهای معاصر اهل بیت از زمان امام باقر تا زمان امام جواد علیه السلام در شهر های مختلف فقهایی که مطرح هستند و احیانا اگر شواهدی برای اینکه امام علیه السلام از کدام یک از این فقها تقیه می کردند چیزی به دست آوردم عرض می کنم.

سؤال:

پاسخ: زمان امام سجاد ما روایت های آن چنانی نداریم. روایت های فقهی خاصی که محل تعارض قرار گیرد خیلی نادر هست که این جور چیزها مطرح شود. عمده از زمان امام باقر هست امام صادق و امام کاظم. حتی زمان امام های بعدی هم یک مقداری محدوده های شیعه و سنی جدا شده بودند. یعنی حتی تصورم این است که آن جاها منهای بعضی از افراد خاصی که با دربار ها ارتباط داشتند مثل محمد بن اسماعیل بن بزیع، علی بن یقطین که اینها احیانا بحث تقیه در موردشان خیلی هم جدی هست، بقیه چیزها خط و خطوط شیعه و سنی یعنی جامعه شیعه و سنی انقدر دیگر در هم تنیده اینقدر چیز نبوده است. کم کم شیعه ها جدا از هم بودند سنی ها جدا از هم بودند خودشان در محیط خودشان بودند این است که فکر می کنم عمدتا باید زمان این سه امام بزرگوار امام باقر امام صادق و امام کاظم علیهما السلام را در نظر گرفت. حالا من سعی می کنم نسبت به فقهای زمان های دیگر هم در بیاورم آن را.

سؤال:

پاسخ: تقیه بوده است ولی اینکه شیعه ها بیایند عملا در جامعه اهل تسنن در میان اهل تسنن بخواهند روایات نقل کنند که به ملاحظه آن امام علیه السلام تعبیر کند آن موقع خیلی مطرح نبوده است.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد